فرهیختگان
جوان شهر
پنجشنبه ۳۰ شهریور ۱۴۰۲
شماره ۳۹۶۴
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

سید ابراهیم رئیسی در مجمع عمومی سازمان ملل از تغییر نظم آمریکایی به سمت نظم بین‌المللی نوظهور گفت

ایران در نظم جدید جهانی چه جایگاهی دارد؟

فرهیختگان

برای چند دهه جهان تحت سلطه قدرت، ثروت، نهادها، ایده‌ها، اتحادها و حتی مشارکت‌های ایالات متحده بود. اگرچه در دو دهه گذشته بسیاری از استراتژیست‌ها و نظریه‌پردازان از پایان هژمونی آمریکا سخن به میان آورده‌اند، اما در سال‌های گذشته و به‌ویژه پس از بحران همه‌گیری کرونا، صحبت‌ها حول غیرقابل بازگشت بودن افول هژمونی آمریکا متمرکز شد. از آن زمان، سرعت افول هژمونیک آمریکا شتاب گرفته است. بارزترین مشخصه آن، تصرف کابل توسط طالبان و خروج سریع و آشفته نیروهای آمریکایی از آن بود. خروج از افغانستان، نمایش شکست تحقیرآمیز غرب پس از ۲۰ سال مداخله در افغانستان و غرب آسیا بود. شش ماه بعد، روسیه به اوکراینی که تلاش داشت خود را در اردوگاه غرب تعریف کند، حمله کرد تا پیامدهای اقتصادی و ژئوپلیتیکی بالقوه آن کل اروپا را دربرگیرد. مینچی لی، استاد اقتصاد سیاسی در گروه اقتصاد دانشگاه یوتا در مقاله «فروپاشی هژمونی آمریکا و چالش‌های قرن بیست‌ویکم» ناتوانی آمریکا در جلوگیری از درگیری نظامی یک قدرت بزرگ را «شکست نهایی قدرت هژمونیک فعلی» خوانده و نوشته: «این گواه قطعی است که افول هژمونی آمریکا وارد مرحله نهایی خود -مرحله فروپاشی- شده است.»

گذر از نظم کنونی به سمت نظم جدید در سایه افول یا ورود هژمونی آمریکا به مرحله فروپاشی، بخشی از متن سخنرانی سیدابراهیم رئیسی، رئیس جمهور ایران در مجمع عمومی سازمان ملل بود. او از قرار گرفتن در «یک دوره سرنوشت‌ساز تاریخی» گفت؛ دوره‌ای که «جهان در حال تغییر و گذار به نظم بین‌المللی نوظهور است.» او تاکید کرد که «این مسیر غیرقابل بازگشت است.» رئیسی از شکست «پروژه آمریکایی کردن جهان» گفت و در بخشی دیگر تاکید کرد: «معادله سلطه غربی برای جهان، دیگر جواب نمی‌دهد.» او نظم کنونی را «نظم کهنه لیبرال» خواند که در خدمت «منافع سلطه‌گران و سرمایه‌داران سیری‌ناپذیر» بوده اما اکنون این نظم «کنار زده شده و در یک کلام، پروژه آمریکایی کردن جهان شکست خورده است.» او در پایان سخنانش نیز بار دیگر تاکید کرد: «بشر در حال ورود به مدار جدیدی است. قدرت‌های کهنه، در حال افولند.» رئیسی، به صورت روشن آنها، یعنی نظم لیبرال را «گذشته» نامید و گفت: «ما آینده‌ایم. تکرار می‌کنم که آنها گذشته هستند و ما آینده‌ایم.»

اکنون بسیاری بر این باورند که دوران طولانی هژمونی آمریکا رو به پایان است. همه اصرار دارند که جهان تحت رهبری ایالات متحده جای خود را به چیز جدیدی می‌دهد؛ نظمی پساآمریکایی، پساغربی و پسالیبرالی که با رقابت قدرت‌های بزرگ و پیشرفت اقتصادی و ژئوپلیتیکی چین نمود پیدا کرده است.

دیروز رئیسی تنها کسی نبود که از تغییر نظم جهانی سخن گفت. اولاف شولتس، صدراعظم آلمان نیز در سخنرانی خود، سخنانی گفت که بیانگر ضرورت تغییر در نظم جهانی است. او با اشاره به اینکه ترکیب شورای امنیت با پنج عضو دائمی شامل ایالات متحده آمریکا، روسیه، چین، فرانسه و بریتانیا، «ترکیبی قدیمی» است گفت که آفریقا، همچنین آسیا و آمریکای لاتین، سزاوار این هستند که وزن بیشتری در این سازمان داشته باشند. او بدون اینکه بخواهد نشانه‌های تغییر نظم و دوران جدید را بیان کند، در سخنانش این شرایط نگران‌کننده از سوی کشورش را بازگو کرد. شولتس در سخنان خود با انتقاد از برخی از دولت‌ها که فرمول «همکاری میان کشورهای همسو و هم‌عقیده» را پیش گرفته‌اند یادآور شد که با در نظر گرفتن بحران‌های کنونی، به همکاری بیشتری در جهان نیاز است و نه همکاری کمتر.

متهم تغییر: چین و روسیه

۱۱ سال قبل، بروس تورنتون، نویسنده و خبرنگار آمریکایی در مقاله‌ای با عنوان «چرا قدرت‌های بزرگ افول می‌کنند؟» در اندیشکده هوور، به نوشته‌ای از نورمن دیویس، مورخ بریتانیایی اشاره کرد که می‌گفت «همه دولت‌ها و ملت‌ها، هرچند بزرگ باشند، برای یک فصل شکوفا می‌شوند و جایگزین می‌شوند.» او البته افول را یک انتخاب دانست و راه مقابله با آن را توانایی پرداخت «هزینه زیرساخت‌های نظامی لازم برای دفاع از منافع دور از دسترس خود» دانست و نوشت که قدرت‌ها «هنگامی که دیگر توان پرداخت هزینه‌های آن منافع جهانی را ندارند، شروع به از دست دادن قدرت و نفوذ خود می‌کنند.» آمریکا حداقل در غرب آسیا نشان داده است که توان پرداخت چنین هزینه‌هایی را ندارد و از همین رو برای تمرکز بر چین، ناچار شده است کمی از حضورش در غرب آسیا بکاهد. آنها افول‌شان را پذیرفته‌اند و می‌دانند که دیگر توان هزینه کردن را ندارند اما سعی می‌کنند مانع از رشد دیگران شوند. در حال حاضر متهم اصلی به چالش کشیدن هژمونی آمریکا، چین و روسیه هستند. هفته گذشته آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی در دانشگاه جان هاپکینز در واشنگتن صراحتا از «پایان یک عصر» گفت: «یک عصر جدید در حال آغاز است و تصمیماتی که اکنون اتخاذ می‌کنیم آینده را برای دهه‌های پیش‌رو شکل خواهد داد.» او ادعا کرد که نظم پس از جنگ سرد در حالی پایان یافت که دهه‌ها ثبات نسبی ژئوپلیتیکی جای خود را به رقابت شدید با قدرت‌های استبدادی داده است. این قدرت‌ها تحت رهبری روسیه و چین قرار دارند. حمله روسیه به اوکراین فوری‌ترین و حادترین تهدید برای نظم بین‌المللی است. وی مدعی شد چین بزرگ‌ترین چالش بلندمدت است چراکه آرزوی تغییر نظم بین‌المللی را دارد و در حال توسعه قدرت اقتصادی، دیپلماتیکی، نظامی و تکنولوژیکی برای انجام این منظور است. آمریکا که نمی‌تواند افول خود را متوقف کند، در شرایط فعلی سعی در ایجاد اتحاد علیه چین و روسیه دارد. اقدامی که با توجه به قدرت اقتصادی چین بعید به نظر می‌رسد نتیجه‌بخش باشد و بتواند نظم فعلی را حفظ کند.

جهان چه شکلی پیدا می‌کند؟

۱. نظام دارای قدرت‌های سطح‌بندی شده خواهد بود، بدون آنکه این نظام دارای تصلب باشد. به عبارتی دیگر اگر تا پیش از این یک ترکیه قدرتمند، از طریق ارتباط با آمریکا و پذیرفتن نقشی که واشنگتن برایش در نظر گرفته بود می‌توانست قدرت یابد، از این پس این فضا برای آنکارا ایجاد می‌شود که از نقش‌پذیری فراتر رفته و خود مستقلا پیگیر منافع ملی خود باشد. در طول جنگ سرد ۱۹۹۱-۱۹۴۵، آمریکا و شوروی قدرت‌های برتر بودند اما قدرت‌های دیگر موجود در جهان، بدون توجه به این دو، قادر به تحرک موثری نبودند. انگلیس و فرانسه تحت تاثیر آمریکا قرار داشتند و چین نیز ابتدا به شوروی متمایل شده و سپس با افزایش تنش بین پکن و مسکو، جذب غرب شد. با وجود چنین کشورهایی اما اتفاقات جهان ذیل آمریکا و شوروی دسته‌بندی می‌شدند. با فروپاشی شوروی و جهان تک‌قطبی، واشنگتن هرچند مورد مخالفت قرار می‌گرفت اما قادر به دخالت در تمام موضوعات بود و اغلب نیز تاثیرگذار بود.

در جهان آینده اما تصلب به شکل پیشین وجود ندارد. احتمال دارد آمریکا، چین و روسیه جزء دسته نخست باشند و کشورهایی مانند هند، انگلیس، فرانسه، ژاپن، آلمان، اندونزی و برزیل در دسته دوم قرار گیرند. همچنین ترکیه، عربستان سعودی و کره جنوبی می‌توانند در دسته سوم باشند. دسته دوم و سوم شاید تحت تاثیر رده بالاتر از خود باشند، اما این به معنای ذیل‌بندی شدن آنان نیست. به عبارتی دیگر، دسته اول نیز می‌توانند اثراتی از دسته‌های دوم و سوم بپذیرند. این مساله ناشی از تکثر قدرت است. تکثر قدرت مانع از ذیل‌بندی شدن جهان تحت اشراف چند قدرت محدود می‌شود.

۲. در جریان تکثر قدرت، ضمن افزایش تعداد کشورهای قدرتمند در جهان، در کشورهای ضعیف نیز توانمندی‌های مستقلی برای مقابله با تلاش برای ذیل‌بندی شدن تحت قدرت‌های بزرگ‌تر ایجاد می‌شود. این مساله به خوبی در شورش‌های اخیر صورت گرفته طی سال‌های اخیر در غرب آفریقا علیه کشورهای غربی مشهود است. برخلاف برداشت‌ها، این کشورها چندان ارتباطی با روسیه نداشته و پیش از این نیز تحت تاثیر شوروی قرار نداشته‌اند بلکه کسانی که دست به کودتا زده‌اند از جمله قدیمی‌ترین متحدان غرب هستند و از شدت سلطه‌گری این مجموعه ناگزیر از واکنش شده‌اند. تا بدینجا مشخص می‌شود روند تکثر قدرت ضمن گسستن فضای دوقطبی و تک‌قطبی، با شکسته شدن فضای تصلب، قدرت‌های دسته‌های پایین‌تر نیز قدرت مانور مستقلانه داشته و حتی قدرت‌های ضعیف‌تر نیز همانند گذشته تحت تاثیر قدرت خارجی قرار نخواهند داشت. این روند در حوزه‌های دیگری نیز عمق می‌گیرد از جمله کاهش اثرگذاری دولت‌ها در برابر مردم و گروه‌های موجود در جامعه که پیامد رشد و توسعه شبکه‌های مجازی و گسترش ارتباطات میان مردم با مردم است.

۳. در تغییر نظام بین‌الملل، حتی اگر آمریکا در دسته نخست قدرت‌ها باقی بماند، برای واشنگتن تبعات سنگینی خواهد داشت. نباید فراموش کرد تغییرات پیش‌رو ناشی از اقدام علیه سلطه‌گری غرب بوده و شورش ضدآمریکا تلقی می‌گردد. به همین دلیل بخش اعظم کشورهای قدرتمند در نظام آتی، علیه آمریکا خواهند بود. همین امروز آنتونی بلینکن، وزیر خارجه آمریکا از لزوم مقابله جدی کشورش با چین و روسیه در جهان درحال‌گذار صحبت می‌کند. این نشان می‌دهد در صورت وقوع این گذار، واشنگتن روحیاتی را که موجب شورش علیه‌اش شده‌اند کنار نخواهد گذاشت. به عبارتی دیگر هرچند در حال حاضر جهان با شورش علیه آمریکا درحال تغییر است، اما در آینده واشنگتن با تداوم ستیزه‌جویی با دیگر کشورهای مستقل جهان روند کاهش قدرت و انزوای خود را تشدید خواهد کرد.

۴. اگر آمریکا روند ستیزه‌جویانه خود یا به عبارتی «تشدید بی‌نظمی» را در جهانی درحال گذار رها نکند، جهان چندقطبی آینده در بخشی از سطوح دوقطبی خواهد شد. به عبارت دیگر، در دسته اول قدرت‌ها که چین، روسیه و آمریکا حضور دارند، چین و روسیه با وجود تفاوت منافع علیه آمریکا با یکدیگر همکاری خواهند کرد و همزمان هند، برزیل، اندونزی و ترکیه نیز واگرایی‌های شدیدی با واشنگتن پیدا می‌کنند. این موضوع را در حال حاضر نیز می‌توان مشاهده کرد. در قالب بریکس ۱۱ کشور شامل چین، روسیه، هند، برزیل، آفریقای جنوبی، ایران، عربستان سعودی، مصر، امارات، آرژانتین و اتیوپی در کنار یکدیگر جمع شده‌اند تا با «یکجانبه‌گرایی» مخالفت کرده و بر طبل «چندجانبه‌گرایی» بکوبند. این صف‌بندی در آینده‌ای که این کشورها قدرتمندتر و آمریکا ضعیف‌تر شده، می‌تواند تبعات سنگینی برای واشنگتن به دنبال داشته باشد و در برخی مقاطع قدرت‌های مختلف و حتی متعارضی را زیر پرچم مقابله با آمریکا جمع کند.

۵. وضعیت آمریکا در نظام آتی، یکی از پیچیده‌ترین و پراهمیت‌ترین مسائل خواهد بود. اگر واشنگتن بخواهد ستیزه‌جویی با دیگران را که طی مدت‌ها در خویش انباشته شده تداوم دهد، تضمینی وجود ندارد که دیگر کشورهای مجموعه غرب با این کشور همراه بمانند. با رویگردانی کشورها از آمریکا که امروزه در قالب بریکس نمایان است، به مرور کشورهای اروپایی نیز ابتدا خود را از صف مقاومت آمریکا خارج کرده و در ادامه خود نیز در مقابل این کشور قرار خواهند گرفت. در این مقطع عملا مجموعه غرب به پایان رسیده و آمریکا در انزوای کم‌سابقه‌ای قرار خواهد گرفت؛ مگر آنکه واشنگتن متوجه زمانه تغییر شده باشد و رویکردهایی را که تا پیش از این به کار می‌آمدند را کنار بگذارد. واشنگتن باید بداند اساسا آنچه موجب ایجاد و شدت روند تکثر قدرت شده میزان بالای هیمنه‌طلبی و سلطه‌گری این کشور است. امروز کسانی در آفریقا علیه غرب شورش کرده‌اند که نزدیک‌ترین افراد به این مجموعه بوده و آمریکا خود نیز از وقوع چنین تلاطمی شگفت‌زده شده است. واشنگتن و مجموعه غرب درحال چیدن میوه سلطه‌گری مداومند.

ایران در کجاست؟

ایران در روند یافتن جایگاه خود، محدودیت‌ها و توسعه‌دهنده‌هایی دارد. ایران به‌نسبت کشورهای دسته نخست مانند چین، روسیه و آمریکا، از وسعت و جمعیت کمتری برخوردار است اما همزمان به لحاظ قدرت الگودهندگی ناشی از انقلاب اسلامی و همچنین وفور منابع می‌تواند به‌عنوان قدرتی بسیار عظیم جلوه کند. به لحاظ جمعیتی و وسعت نیز تهران می‌تواند این نقیصه را از طریق محور مقاومت جبران کند. ایران اما اگر به‌درستی دوره گذار را مدیریت نکند، لاجرم در دسته دوم یا حتی در دسته سوم قرار خواهد گرفت. تهران در شرایط کنونی به لحاظ ابعاد ظاهری قدرت همچنان با کشورهایی مانند عربستان سعودی، ترکیه، کره جنوبی، آرژانتین و مکزیک مقایسه می‌شود اما باید در نظر داشت برخلاف این کشورها که مترصد بهره‌برداری از فرصت پیش‌رو بوده و خود مدت‌ها پیرو آمریکا بوده‌اند، تهران با مقاومت در برابر واشنگتن یکی از عوامل تغییر در جهان است.

ایران امروزه در نقطه‌ای تعادلی و با بازیگری متوسط همانند کشورهای دسته دوم خواهد بود. ایران در این دسته در کنار هند، برزیل، آلمان و فرانسه قرار خواهد گرفت. هرچند فاصله میان ایران و برخی از این کشورها زیاد است اما باید توجه داشت در این دسته، فاصله میان کشورهای دیگر نیز زیاد بوده و باید دسته‌ها را دارای بازه در نظر گرفت. به عبارتی دیگر از یک بازه قدرت تا بازه‌ای دیگر که سطحی بالاتر است، در یک دسته قرار می‌گیرند و نباید تمام قدرت‌های مزبور را همانند یکدیگر تلقی کرد. چه اینکه در میان قدرت‌های دسته نخست نیز جمعیت و اقتصاد روسیه با چین و آمریکا قابل قیاس نیست. ایران با ارفاق قدرت الگودهندگی و رهبری محور مقاومت می‌تواند خود را از دسته سوم جدا کرده و در میان دسته سوم قرار گیرد اما روزنه‌هایی برای قرار گرفتن در دسته نخست نیز وجود دارد.

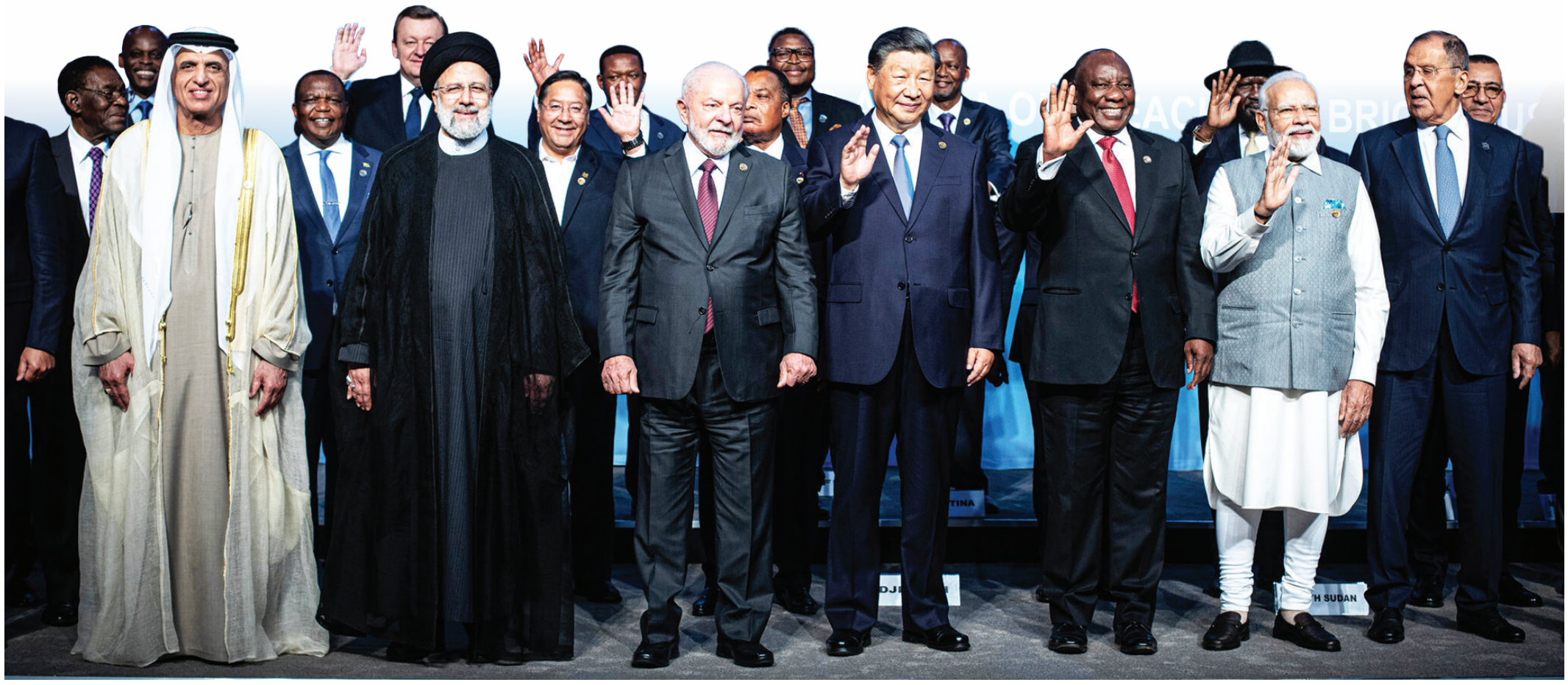

شوراهای علما، تصویری از آینده حکومت‌داری طالبان

میراحمدرضا مشرف
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

درروزهای گذشته ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی امارت اسلامی طالبان فرامینی از سوی رهبر طالبان منتشر کرده است که براساس آنها اعضای شورای علمای دینی در ۷ ولایت (استان) افغانستان تعیین شده‌اند. اگرچه روند تعیین شورای علما در ولایات (استان‌های) دیگر افغانستان از جمله کابل در سال گذشته آغاز شده و تاکنون استمرار داشته است، اما این انتصابات جدید در مقطع کنونی از چند جهت می‌تواند حائز اهمیت تلقی شود:

۱. انتصابات مربوط به شوراهای علما در زمانی تداوم پیدا می‌کند که به‌رغم گذشت دو سال از برقراری حکومت طالبان، هنوز هیچ‌گونه چهارچوب مدون و قانونی برای اداره حکومت از سوی آنان تعیین نشده است. در این راستا ذبیح‌الله مجاهد اخیرا به موضوع تدوین قانون اساسی پرداخته و اشاره کرده است که قوانین ما در حال اجرایی شدن است، اما بحث‌ها در شوراها ادامه دارد و در صورتی که قانون اساسی نهایی شود موضوعات تمام بخش‌های حکومتداری احیا می‌شود. با توجه به مجموعه تحولات حکومت طالبان و به‌ویژه انتصابات اخیر رهبری آن از یک سو و اظهارات مجاهد در رابطه با تدوین قانون اساسی از سوی دیگر، شاید بتوان به این برداشت رسید که امارت اسلامی طالبان بر خلاف رویه معمول که ابتدا قانون اساسی تدوین شده و سپس نهادها را بر مبنای آن پایه‌ریزی می‌کنند؛ روند معکوسی را در پیش گرفته و ابتدا نهادهای حاکمیتی همچون شورای علما را بنیان نهاده و سپس قانون اساسی آینده را در چهارچوب نهادهای ایجاد شده و موجود تشریح و تبیین می‌کنند.

۲. در شرایطی که خلأ قانون اساسی و دیگر قوانین فرودستی حاکمیتی وجود دارد، تشکیل نهادهایی همچون شورای علمای ولایات (استان‌ها) می‌تواند ابهامات زیادی را در مورد حوزه و دامنه اختیارات آنها مطرح کند. آن گونه که از بیانیه ذبیح‌الله مجاهد در مورد انتصابات شوراهای علمای ولایتی استنباط می‌شود، دایره اختیارات این علما وسیع و حتی تقریبا نامحدود است و مسئولان اجرایی نیز مکلف هستند تا در اجرای لوایح این شوراها از هیچ تلاشی دریغ نکنند. استفاده از چنین واژگانی در مورد شورای علما در واقع نوعی قائل شدن حق قانونگذاری برای آنهاست و از این جهت به لحاظ جایگاه شاید آن را بتوان با شوراهای ولایتی در قانون اساسی دوران جمهوریت قابل قیاس دانست؛ البته با این تفاوت بزرگ که شورای علما منصوب شده از سوی رهبری طالبان است. در وجه کلان‌تر موضوع، نشست سراسری علمای افغانستان که سال گذشته از سوی طالبان برگزار شد، می‌تواند با مشرانو جرگه (مجلس سنا) در قانون اساسی جمهوریت قابل قیاس تلقی شود.

۳. تشکیل و تقویت نهادهای انتصابی همچون شورای علما به طور قطع نقشی تعیین‌کننده در تقویت موقعیت و اقتدار رهبر طالبان در سراسر کشور ایفا خواهد کرد. با توجه به نقش قانونگذاری و نظارتی که برعهده علما گذاشته شده است، به نظر نمی‌رسد که جایی برای مخالفت یا نقد نظرات و دیدگاه‌های رهبری طالبان باقی بماند. علمای انتصابی از سوی رهبر طالبان در حکم چشم و گوش او در سراسر کشور عمل خواهند کرد و می‌توانند هر گونه سرکشی و مخالفتی را پیش از اوج‌گیری و از همان ابتدا در نطفه خفه کنند.

۴. اما مهم‌ترین و متمایزترین وجه این فرمان را باید در نادیده گرفتن علمای شیعه از سوی رهبری طالبان جست‌وجو کرد. در فرمان اخیر ملاهبت‌الله برای تعیین شورای علمای ولایات، نکته بسیار قابل تامل این است که در ولایت کاملا شیعه‌نشین همچون «بامیان»، حتی یک عالم شیعه هم در میان اعضای شورای علما، منصوب نشده است. در چند ایالت دیگر هم که اکثر ساکنان آن را شیعیان تشکیل می‌دهند چنین شرایطی برقرار بوده و خبری از مشارکت عالمان شیعه در شوراهای انتصابی رهبر طالبان نیست. به نظر می‌رسد این موضوع با اهداف اعلام شده طالبان از تشکیل این شوراها مغایرت کامل دارد. در این راستا سال گذشته وقتی پس از تعیین شورای علمای کابل و چند ولایت دیگر از ذبیح‌الله مجاهد درمورد اهداف تشکیل این شوراها سوال شد، وی تاکید کرد: «شورای علما متشکل از علمای هر ولایت و همچنان بزرگان هر ولایت است و در آن سران قومی و افراد صالح و مخلص به جامعه و مردم هم هستند. این شوراها به خاطر این ایجاد می‌شوند که بین مردم یک واسطه بهتری باشد و صدای مردم را به نظام و حکومت برساند.» «روشن است که انتصابات اخیر کاملا با مفهوم و اهداف بیان شده از سوی طالبان در آن هنگام در تعارض قرار دارد. علاوه بر این عدم حضور علمای شیعه در شورای علما می‌تواند این برداشت را هم به وجود بیاورد که رهبر طالبان و دیگر علمای اهل سنت، مذهب شیعیان و حقوق آنها را به عنوان یکی از مذاهب اسلامی به رسمیت نمی‌شناسند. حتی اگر باور داشته باشیم که امارت اسلامی طالبان قائل به حقوق شیعیان است، شاید رهبر طالبان نگران این بوده که انتصاب مستقیم یک عالم شیعه از جانب وی، به نوعی رسمیت دادن یا به رسمیت شناختن مذهب تشیع تلقی شده و با واکنش افراطی منفی افراط‌گرایان روبه‌رو شود.»